

# بی‌عنا

شمارهٔ مسلسل ۳۲۶

سال بیست و هشتم

آبان ماه ۱۳۵۴

شمارهٔ هشتم

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن

## چند اشاره در بارهٔ فرهنگ \*

میراث فرهنگی

وقتی می‌گوئیم میراث فرهنگی ایران، گذشتهٔ دوری به یاد می‌آید، بسیار گسترده و پیچاپیچ که گرانبار است از تجربه‌ها و دانش‌ها و دریافت‌ها و دستاوردها و هنرهای يك قوم در طی چند هزار سال: از سفال سيلك و برنز لرستان تا همین امروز قالی ساروق، و از سرود کاتاها تا تصنیف‌های عارف قزوینی، و حجاریهای تخت جمشید و کاشی‌های اصفهان، و کتابهای ابن‌سینا و خط میر و سرکشی‌های الموت و شهادت سهروردی، و آئین‌ها و ترانه‌ها و صدها خرابه و تاریخ و افسانه که حاصل کار و کوشش هزاران هزار با نام و گمنام است. به صورت تودهٔ سترگی از آثار، و این تودهٔ سترگ درهم و برهم، مرغوب و نامرغوب، میوهٔ مجاهدتی است برای رسیدن به کنه و عمق زندگی، به زلال زندگی و به روشنائی بیشتر که در

\*— بخشی از کتابی است که به نام فرهنگ و شبه فرهنگ، بزودی انتشار خواهد یافت.

کلمه ورننگ و نقش و خط و تر کیب معماری و ابزارها و کردارها تجسم یافته است . کارهای کرده شده در گرما و سرما ، در شادی و غم و امید و اعتقاد و شوق و ترس . من چون چشم خود را می بندم و این گذشته را در ذهن مجسم می کنم ، کاروان عظیمی به نظرم می آید، در شبی پرستاره، با سایه های بلند، و مهمه گامها و سمها و زنگها و های های آواهایی مبهم و دور ، که هر چه نزدیک به زمان ما می شود ، دورتر می نماید ، و با آنکه روبروی ماست گوئی پشت به ما راه می سپرد .

\*\*\*

قومی حق دارد به میراث فرهنگی خویش بنازد که خود را شایسته داشتن آن نشان دهد ، و این به اثبات نمی رسد مگر از این راه که بنماید که خود قابلیت آن را دارد که چیزی بر آن بیفزاید .

اما این قابلیت از طریق شناخت و کار نموده می شود . شناخت ، یعنی جدا کردن ارزنده از بی ارزش در همه شئون ، و در خود فرهنگ نیز . کار ، یعنی خلاقیت و فزاینده گی . فرهنگ تنها با جنبش و ورزش زنده می ماند، و این مستلزم آن است که چون موجی که می میرد و بی درنگ موجی دیگر از آن زائیده می شود، پیوسته نوشونده باشد، زمان گذشته را به حال پیوند دهد، و این دماغ شدگی موج بر موج، لاینقطع ادامه یابد .

دیگر آنکه باید پنجره هایش باز بماند ، برای جریان یافتن هوا و برای داد و ستد . فرهنگ محتاج گرفتن و دادن است ، چون گل هائی که با ورزش باد سر بر سر هم می گذارند و بر می دارند ، و بدینگونه بارور می شوند .

\*\*\*

بعضی ادعاهای ارادت به فرهنگ یادآور این حرف اتللو می شود که به دزد مونا گفت : « تو را من کشتم تا سپس دوستت بدارم » .

فرهنگ رایگان وجود ندارد

در دورانی که ما هستیم بطور کلی چهار نوع فرهنگ بر جهان خاکم است

که هر يك از آنها نیز در میان خود شاخه هائی دارد :

- ۱ - صنعتی غربی ( اروپای غربی ، ایالات متحده و چند کشور دیگر ) .
- ۲ - مارکسیستی - سوسیالیستی ( روسیه ، چین و کشورهای سوسیالیستی دیگر ) .
- ۳ - بومی و ملی ( نواحی دست نخورده در بعضی سرزمین های آسیا و افریقا و آمریکا ) .
- ۴ - آمیخته ملی - صنعتی ( کشورهای دنیای سوم ، باستانی نواحی خاصی از آن ها ) .

هر کشور با هر فرهنگی زندگی بکند و هر مشی در پیش داشته باشد ، يك چیز مسلم است و آن این است که احتیاج به مقداری پایه های کار دارد که برای هر جامعه که بخواهد زنده بماند اجتناب ناپذیر می نماید ، و آن مقداری جدی بودن ، مقداری کار کردن ، مقداری صداقت داشتن و پای بند بودن به بعضی اصول است ، و البته مقداری اعتقاد : و این اعتقاد شامل این اصل بدیهی و ساده خواهد بود که بعضی چیزها هست که به هیچ قیمت نمی توان با پول خرید ، و بزرگ ترین پشتوانه و سرمایه هر کشور مردم آن و مغزهای آن هستند ، و این مردم زمانی می تواند مؤثر واقع شود که تنها به شرط مقام و مزد کار نکنند ، و هیچ دستاورد عالی و ارزنده ای بدون کوشش و زحمت به دست آورده نمی شود .

### فرهنگ چیست ؟

فرهنگ حاصل و نتیجه کردارهای نجیبانه و تعالی بخش انسان بوده و به او امکان داده است تا در عالم برتر از عالم غریزه زندگی کند . بشر از همان آغاز بشر شدن خود موجود نیازمند فرهنگ قرار گرفت ، چه ، به سبب برخورداری از شعور اگر فضای فرهنگی در درون خود ایجاد نمی کرد ، نمی توانست وزنه هوشمندی خویش را تحمّل کند . انسان تنها موجودی بر روی خاک بود که از دنیای خارج بیش از آن مطالعه می کرد که می توانست به اوداده شود ، پس لازم می شد که خلاء

میان خواست ها و امکان ها را با فرهنگ بیاکند؛ و چون تنها جاننداری بود که به زندگی جاودانی می‌اندیشید این اندیشه فرهنگی او بود که می‌بایست وحشت از نیستی وی را با پندار هستی بعد از مرگ بزدايد.

فرهنگ چون نتیجه برخورد دو نوع نیاز مادی و معنوی انسان است، رابطه آن با اقتصاد و فکردینی خیلی ظریف است، این دو را به هم ربط داده و در عین حال کوشیده است تا راه خود را از هر دو آنها جدا نگاه دارد، زیرا در برابر آن دو از خصلت دو گانه‌ای برخوردار بوده: یکی همراه و دیگری ضد.

فرهنگ در عین آنکه نمی‌تواند از سیر مسلط بر امور (اقتصاد، سیاست، نیاز جنسی، معتقدات دینی ...) برکنار بماند، با آن در حال مقاومت نیز به سر برده است، و این ناشی از خوی مرزگسل و برتری جوئی انسان است، و از این روست که در کنار تاریخ افسانه به وجود آمده است، و در کنار قانون، مثل و کنایه و هزل، و در کنار طبیعت هنر (که هم دام و قفس طبیعت است و هم حریف و هم چشم او) و در کنار آیه‌های شرعی، شعر؛ و در کنار نیستی، تصور بهشت؛ و حتی خدا از آسمان فرود آورده شده است تا در اندیشه و تخیل بگنجد. فرهنگ با این خصلت دو گانه خود هم پای انسان را بر زمین محکم کرده و هم او را امیدوار به وضعی متعالی تر نگاه داشته، و بدینگونه قیدهایی که بردست و پای خاک می‌او بوده است گردانیده، و آن قید اعتقاد های حریصانه و خام و تعصب آمیز است. اگر فرهنگ در زندگی بشر راه پیدا نکرده بود، چه بسا که جنگ های مذهبی یا اقتصادی یا طبقاتی تا کنون نسل او را به انقراض کشانده بود.

فرهنگ مجموعه‌ای پیچ در پیچ و گاهی به ظاهر متناقض است. دقیق ترین کشف های علمی را همراه با خرافه ها در بر می‌گیرد: از فرضیه نسبی انشتاین تا بستن دخیل به انجیر، از غزل های حافظ تا ترانه های چوپانی. ولی روی فرهنگ همواره به جانب روشنی بوده هر چه به جلو آمده خرافه ها را کاهش داده و بینش علمی به جای آن نشانیده. فرهنگ، نه علم و فن خاص، بلکه نتیجه و چکیده علم ها

و فن هاست و چون ترجمان اساس عالی و دریافت مشترك زندگي است، زبان عام انسان ها قرار گرفته و مردم را از طریق آنچه بیشتر به هم نزدیکشان می کرده (و نه از وجوه افتراق هایشان) به هم پیوند داده. در زبان فرهنگ پیش از آنکه گفته شود فلان شخص از لحاظ رنگ پوست یا مذهب یا زبان یا اعتقاد سیاسی با من فرق دارد گفته می شود که او انسانی است شبیه به من و برادر من. وقتی می گوئیم « بنی آدم اعضای یکدیگرند . . . . زبان فرهنگی به کار می بریم .

فرهنگ هیچ گاه برای فرمانروا یا شریعت گذار، همقدم اطمینان بخشی نبوده است، هر قدرتی اعم از ایمانی یا دنیائی می خواسته است او را مهار کند و بر وفق مصالح خویش قالب بندی نماید، ولی طبع فرهنگ در قالب آیه و حکم و تعبد ننگبجیده.

هر چه را که نشود در دسته بندی خاصی از باورها و آموخته ها (کیشی، و سیاسی و غیره) قرارداد در قلمرو فرهنگ جای می گیرد.

انسان از طریق فرهنگ هم با طبیعت راه وفاق بسته و هم به جنگ آن رفته. عصاره کشش و کوشش اوست برای شناخت خود، بازیافت و توجیه خود و استیلا بر زمان و مکان، و آشتی با مرگ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

### فرهنگ و پول

چند سال پیش نویسنده ای در صحبت از ادبیات آلمان این سؤال را مطرح کرده بود: « آیا پول قوی با ادبیات ضعیف نسبت مستقیم دارد؟ » همین سؤال را درباره فرهنگ می توان به میان آورد.

فرهنگ همواره راه خود را در جامعه متوازن به جلو گشوده است. هر گاه فقر زیاد یا ثروت زیاد مستولی بوده فرهنگ در وضع نامساعدی قرار گرفته است.

در دوران های ابتدائی سرزمین هایی پیش آهنگ فرهنگ قرار گرفتند

که زندگی در آنها نه چندان مشکل بود و نه چندان آسان (اگر آسان می بود تن پروری می آورد ، اگر دشوار می بود همه وقت باشندگانش بر سر تهیه غذا گذارده می شد. )

کسی منکر نیست که کوشش های فرهنگی همیشه با مقداری چشمداشت مادی همراه بوده ولی پاداش های غیر قابل تقویمی که از آن انتظار می رفته غالباً بر چشمداشت مادی فزونی داشته، و در هر حال ، همیشه توازنی بین این دو برقرار می مانده . اگر اشتغال فرهنگی در ردیف سایر اشتغال ها قرار گیرد که میزان توفیقش با مقدار منفعتش سنجیده شود ، در این صورت معلمی و هنرورزی و پژوهشگری و عالمی نیز چیزی خواهد بود در ردیف مقاطعه کاری و صرافانی و هتل داری .

اگر می بینیم که فرهنگ در بعضی از جوامع اشرافی و متمکن رشد کرده برای آن بوده است که به غیر از پول ، تکیه گاه و برانگیزنده دیگری نیز داشته، و آن یا فکر مذهبی بوده یا فکر وطنی و ملی ، و آرمانی ، در هر حال عشق به زیبایی و خلاقیت که سنگینی سگه نمی توانسته است از فوران آن جلو گیرد.

در جامعه ای که پول یگه تاز می شود ، چشم های حریص به دو دو می افتند. مردم به دو دسته می شوند : کسانی که به این ثروت دسترسی دارند و کسانی که ندارند، آنها که دارند از آنجا که قدرت و امکان در چنگ آنهاست کشانده می شوند به جایی که همه چیز را بر محور پول بچرخانند، و آنها که ندارند، چون شریک منفعل یا ناظر متعجب ، بازیچه دست جامعه ناهنجاری می شوند که علی رغم آنها ایجاد گردیده و شاخس در دست آنهاست و پستانش در دست گروه اول .

بطور کلی در جامعه ای که در مرحله انتقال یا اختلال فرهنگی است ، جستجوی مقام و پول رایج ترین راه و رسم زندگی می شود ، زیرا تکیه گاه های دیگر ( دانش و هنر و تقوا ) که در جامعه فرهنگ یافته مورد اعتنا بوده متزلزل گردیده . این فکر کم و بیش در جمعی ریشه می دواند که چون فردا روشن نیست،

باید آینده خود و خانواده را با پول تأمین کرد ، و البته خود این بی اعتمادی و ترس از فردا و ریشه کن شدن فرهنگی را تسریع می کند .

کشور می شود مسافر خانه ای که به آن به چشم « گذرا » نگاه کنند . می دانیم که سست ترین رابطه فرد با آب و خاکش رابطه ای است که تنها بر جلب منفعت مادی مبتنی باشد . رفته رفته سایر علقه ها ( فرهنگی ، زبانی ، جغرافیائی ) به شوخی شبیه می گردد ، و این فکر آئین زندگی می شود که به شرط داشتن پول ، بهترین نقطه دنیا مال شماست ، « وقتی پول داشتی » بالای سبیلت نقاره می زنند » و :  
منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست . . . .

### نژاد از دو سو دارد این نیک پی

وصلت فرخنده شرق و غرب گاهی ثمره های عجیبی به بار می آورد که به اصطلاح در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شود . مثلاً آیا هرگز به نظر آورده اید زن متجددی را که لباسش از آخرین مد « دیور » است ، لیکن از توسل به جارو و جنبل و آجیل مشکل گشا و آب دهن مرده ابا ندارد ، و درحالی که بیفتکش از پاریس می آید ، خود را از خوردن حلیم یا جگرک « سریل » هم محروم نمی کند و نیمه لخت رقصیدنش با این و آن ، به هیچ وجه مانع از آن نیست که سفره حضرت عباس بیندازد ( و کسی چه می داند ؟ شاید فردا بر سر همین سفره ژامبون و خاویار و هات داگ هم بگذارد ) .

### بیم مرگ

گفتا که ز مرگ بیم داری ، آیا ؟  
گفتم ، نه ، چو مرگ هست بی چون و چرا  
می ترسم از آنکه ناکهان گرگ اجل  
امروز مرا برد به جای فردا  
گرگان - کشاورز